

## بررسی بسامد و صور خیال حیوانات در

### دفتر سوم مثنوی

دکتر محمد جواد عرفانی بیضایی<sup>۱</sup>

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

مژگان رنجبر یزدی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

## A study of Animal Imagery in the Third Book of *Masnavi*

Mohammad Javad Erfani Beizayi

Assistant Professor, Payame Noor University

Mozhgan Ranjbar

MA in Persian language & literature

### چکیده

مولانا در مثنوی شرح سیر منازل و مراتب خود را بیان می‌کند. او تولدی دوباره را برای مخاطب ترسیم می‌نماید که همانا رسیدن به مقام خلافت الهی است که جز با فنا قابل دسترسی نیست. در عین حال مولوی از پرداختن به ظاهر هم غافل نبوده و در این راه از پدیده‌های طبیعی بهره‌ی فراوان برده است. از آنجا که آبشخور بسیاری از تمثیلات و تشبیهات منحصر به فرد مولانا حیوانات هستند و او با استفاده از آنها برداشتهای عرفانی خود را برای خوانندگان اثرش ملموس تر می‌سازد، نگارنده بر آن بوده تا با کنکاش در بسامد و صور خیال حیوانات در دفتر سوم مثنوی، قدمی هرچند کوچک در شناخت بهتر زوایای فکری این اندیشمند بزرگ بردارد. این مقاله در بررسی صور خیال به تشبیه، استعاره، مجاز، کنایه و تمثیل بسنده نموده و برداشتهای عرفانی مولانا را مورد تحلیل قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: دفتر سوم مثنوی، حیوانات، صور خیال، برداشت عرفانی.

نکته: شماره‌ای که داخل پرانتز در انتهای ابیات آمده است، ارجاع به صفحات دفتر سوم مثنوی، نسخه نیکلسون، انتشارات بهزاد، ۱۳۸۴ است.

### Abstract

In *Masnavi*, Maulana describes his different stages and destinations. He promises the reader a new life and salvation which is only accessible through death. However, Maulana never neglected the form, and he uses different natural phenomena. Maulana has used animals for descriptions and comparisons, and his mystical interpretations are easier to understand with the use of animal figures. The researcher tries to unfold the different aspects of this writer's imagination by exploring the animal images in the third book of *Masnavi*. This article reviews different literary figures such as imagery, allegory, metaphor, allusion, and analyze the mystical interpretations of Maulana.

**Key words:** The third book of the *Masnavi*, animals, literary figures, mystical interpretations.

1. mj\_erfani@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۸

## بررسی بسامد و صور خیال حیوانات در

### دفتر سوم مثنوی

#### مقدمه

گسترده‌گی و ژرفای مثنوی مولوی موجب شده است تا این چهره برجسته فرهنگ و تفکر انسانی در پوششی از ابهام و ناشناختگی باقی بماند. مثنوی را از نظرگاه‌های گوناگون باید مطالعه کرد تا با بررسی ابعاد متعدد تفکر و شخصیت ممتاز او بتوان تا حدی به شناخت زوایای فکری این اندیشمند سترگ راه جست.

اگرچه مولوی هیچ‌گاه در پی تصویرسازی نبوده اما یکی از موفق‌ترین هنرمندان در زمینه خلق تصاویر زنده و پویاست. صورتهای خیالی آفریده ذهن او، در میدان تازگی و ابداع یکه تاز هستند و تجربه‌های روحانی او را در زبانی رمزی و نمادین تصویر کرده اند. طبیعت و عناصر تشکیل دهنده آن که معمولاً در جریان روزمرگی زندگی در هر عصری از یاد می‌روند در دریای طوفانی خیال ورزی مولانا به گوهرهایی ناب و عرفانی تبدیل شده اند.

"طبیعت مداری اندیشه مولانا موجب شده تا شعر او به مثابه آینه‌ای تمام نما از خلقت، خردترین و کلان‌ترین اشیا و استعدادها و حالات کائنات از دانه شن، مگس، ذره و غبار تا افلاک و کوه و نهننگ را به نمایش گذارد." (عباسی، قبادی، ۱۳۸۸: ۱۱۶)

حیوانات که قسمت بزرگی از طبیعت را تشکیل می‌دهند در بیشه زار معنوی، با چهره‌های گوناگون و نمادهای متنوع جلوه‌گری می‌کنند.

«اینکه چرا مولانا دایره المعارف عظیمی از حیوانات را فراهم آورده و این شخصیتها را برای بیان آموزه‌های عرفانی و اخلاقی خود به کار گرفته، مسلماً تلاش وی برای جستن راهی است که به معنا منتهی شود.» (شعبانی، ۱۳۸۶: ۲۴)

بی تردید یافتن بسامد هر پدیده و میزان کاربرد آنها به صورت صور خیال و تمثیل به شناخت بهتر و بیشتر معانی عرفانی آنها کمک خواهد کرد. چنانکه خود او هم

معتقد است شمارش و تحلیل عناصر طبیعت به ارشاد سالکان منتهی خواهد شد.

می‌شمارم برگ‌های باغ را  
می‌شمارم بانگ کبک و زاغ را  
در شمار اندر نیاید لیک من  
می‌شمارم بهر رشد ممتحن  
(دفتر دوم ابیات ۱۷۰۷ و ۱۷۱۸)

از آنجا که حیوانات به عنوان جزئی از طبیعت بهترین و غنی‌ترین منبع برای رسیدن به معانی عرفانی در مثنوی است و یافتن بسامد و تحلیل عرفانی آنها به شناخت دقیق تر این معانی کمک می‌کند بر آن شدم به بررسی حیوانات در دفتر سوم پردازم، برای این منظور سعی کردم در مرحله‌ی نخست آماری دقیق از حیوانات به جز پرندگان و حشرات (به دلیل گسترده‌گی مقوله‌ی پرندگان که خود مقاله‌ای جدا خواهد بود) در دفتر سوم تهیه نمایم و در مرحله‌ی بعد میزان کاربرد آنها را به عنوان جزئی از تمثیل یا کاربرد در ساخت تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه مورد بررسی قرار دادم و اندکی از برداشتهای عرفانی مولانا را بیان نمودم.

#### ۱. حیوانات

در این قسمت به بررسی حیوانات که بخش بزرگی از طبیعت جاندار زمین هستند می‌پردازم. مولانا در دفتر سوم مثنوی از ۲۸ حیوان (به جز پرندگان و حشرات بالدار) نام برده است که در این بین سگ با ۶۶ مورد بیشترین بسامد و خوک و کک و سوسمار هر کدام با یک مورد کمترین بسامد را به خود اختصاص داده اند.

#### ۱-۱. آهو

آهو همان حیوان دونه و رمنده در دفتر سوم مثنوی ۶ بار تکرار شده است.

گام آهو در بیت زیر استعاره از افعال و اقوال اولیاست با پیروی از انبیاء و اولیاء که همچون آهوان صحرای حقیقتند به رستگاری خواهیم رسید.

گام آهو را بگیر و رو و معاف  
تا رسی از گام آهو تا به ناف (۴۹۲)

گرم گرداند فرس را آنچنان که کند آهنگ اوج  
آسمان (۳۶۰۹)

در این ابیات اسب استعاره از همت و اراده انسان  
است که باید آن را چنان گرم راند که قصد رسیدن به اوج  
آسمان را کرد.

ز آن بگرداند به هرسو آن لگام  
تاخیر یابد ز فارس، اسب خام  
اسب زیرکسارزان نیکویی است  
کو همی داندکه فارس بروی است  
(۴۴۵۲۱ و ۴۴۵۳)

در این تمثیل اسب نماد انسان و سوار، نماد حضرت  
حق و مشیت الهی است. همانگونه که سوارکار بدان  
جهت افسار را به هر طرف می‌کشد تا اسب بی تجربه  
متوجه سوار خود شود. تقدیر الهی هم آدمی را بالا و  
پایین می‌کند تا متوجه حضرت حق گردد. در این میان  
انسان عاقل و زیرک متوجه مشیت خداوندی می‌شود و  
خود را تسلیم آن می‌کند.

در تمثیل (رمیدن کره اسب از آب خوردن به سبب  
شخولیدن سایسان ابیات ۴۲۸۷-۴۲۹۲) مادر کره نماد  
سالک راه رفته و کره اسب نماد سالک نوپاست که هنوز  
مخالفت‌های حق ستیزان را تجربه نکرده است و مهتران نماد  
عوام فریبانی، که ذهن مردم را با القانات خود تحت تاثیر  
قرار می‌دهند.

#### ۱-۳. استر

استر در دفتر سوم مثنوی ۷ بار تکرار شده که در در  
دو داستان تمثیلی است. در داستان (شکایت استر پیش  
شترکه من بسیار در رو می‌افتم و تو نمی‌افتی الا نادرا  
ابیات ۱۷۴۶ - ۱۷۵۴) استر نماد مردمی است که اسیر  
خوی حیوانی‌اند و بصیرت باطنی ندارند. ماجرا ازین قرار  
است که استری به شتری می‌گوید: چرا تو در راه‌های پر  
فراز و نشیب بر زمین نمی‌افتی و من حتی روی زمین،  
واژگونه می‌شوم. شتر می‌گوید: هم چشمانم از تو قوی تر  
است و هم قامت و گردنم از تو افراشته تر. بنابراین من از  
سطح بالاتری زمین را می‌بینم.

مولانا هنگامی که می‌خواهد مرحله‌ی فنا و بقای  
درویش را مطرح کند آهو را مثال می‌زند او در تمثیلی  
می‌گوید:

پیش شیری، آهوئی بیهوش شد  
هستی اش درهست اوروپوش شد ( ۳۶۷۱)  
همچنانکه آهو با دیدن شیر بیهوش می‌شود و هیبت  
شیر موجودیت او را محو می‌کند. وجود سالک هم با  
لقای پروردگار، فانی می‌گردد.  
موش کی ترسد ز شیران مصاف  
بلکه آن آهو تکان مشک ناف (۳۰۰۵)

در این تمثیل موش سمبل دنیا پرستان حقیر و آهو  
سمبل اهل معرفت است. همچنانکه موش از روبرو شدن  
با شیران جنگی نمی‌ترسد بلکه آهوان بادپا که حامل نافه  
خوشبو هستند از شیر می‌رمند دنیاپرستان حقیر هم از خدا  
نمی‌ترسند بلکه اهل معرفت و یقین از خداوند خوف  
دارند. (انما یخشى الله من عباده العلما : تنها دانایان از خدا  
می‌ترسند. آیه ۲۸ سوره فاطر)

«آهو در مثنوی، عارف عاشقی است که درطویله‌ی  
دنیا، گرفتارو بی قرار، مشتاق دیدار یار، روح وجانش  
گل‌های خوشبوی باغ معرفت را می‌چرد و به سوی منزل  
دوست ره می‌سپرد.» (شعبانی، ۱۳۸۶ : ۵۹)

#### ۱-۲. اسب

اسب و معادل آن (فرس، سمند، خنگ) حیوان نجیبی  
که در ادب فارسی اغلب سمبل سرعت و قدرت است در  
دفتر سوم مثنوی ۲۸ بار تکرار شده است.

آدمی بر خنگ کرمنا، سوار در کف درکش، عنان  
اختیار (۳۲۹۵)

کرمنا (کرامت بخشیدیم) به اسب سفید تشبیه شده که  
انسان بر آن سوار است و لگام اختیار در دست فهم و  
معرفت اوست.

اسب خود را، ای رسول آسمان در ملولان منگر و  
اندر، جهان (۳۶۰۷)

فرخ آن ترکی که استیزه نهد اسبش اندر خندق  
آتش جهد (۳۶۰۸)

شتاب رود، موجب ننگ است و هلاک اصحاب راه.»  
(شعبانی، ۱۳۸۶: ۱۱۹)

#### ۱-۶. پیل

فیل در دفتر سوم مثنوی ۴۸ بار تکرار شده است. در داستانهای مثنوی گاه سمبل بزرگی و قدرتمندی و گاه سمبل خداوند و حقیقت مطلق و بچه فیل سمبل اولیاءالله و انسان‌های کامل و خورندگان فیل سمبل معاندان و مخالفان انبیاء و اولیاء است که در داستان خورندگان بچه فیل (ابیات ۶۹ - ۱۷۱) آمده و چکیده آن چنین است: گروهی از مسافران به سرزمین هند می‌رسند و چون گرسنه‌اند می‌خواهند حیوانی شکار کنند. مردی خردمند آن‌ها را نصیحت می‌کند مبادا هوس شکار بچه فیل کنید چرا که فیل از بوی فرزند خود می‌فهمد که چه کسی او را خورده است و انتقام خواهد گرفت، لیکن مسافران نصایح آن پیر روشن ضمیر را فراموش می‌کنند و بچه فیلی را شکار می‌کنند و می‌خورند و پس از آن به خواب می‌روند. ناگهان مادر بچه فیل سر می‌رسد و همه آنان را به جز یکی از ایشان که از خوردن بچه فیل امتناع کرده در زیر پا له می‌کند.

اما در حکایت (اختلاف کردن در چگونگی شکل فیل ابیات ۱۲۵۹ - ۱۲۶۸) پیل نماد حقیقت مطلق و تاریکی نماد دنیای فانی است.

همچو پیلیم بر سرم زن زخم و داغ تا نبینم خواب هندوستان و باغ  
ز آنکه انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب بین،  
یاغی شود

پیل چون در خواب بیند هند را پیلان را نشنود، آرد دغا  
( ۴۱۹۷ و ۴۱۹۶ و ۴۱۹۵ )

انسان به فیلی تشبیه شده که باید دائماً توسط پیلان (استعاره از هادیان و مربیان) تحت تعلیم عبادت و ریاضت قرار گیرد تا به خواب غفلت و گرایش هوای نفسانی مشغول نگردد.

در داستان (استدعای آن مرد از موسی، زبان بهایم با طیور ۳۲۱۵) منظور از استر خود حیوان است.

بر خران پشت ریش بی مراد بار اسبان و استران  
نتوان نهاد (۱۴۵۳)

همچنانکه بر پشت زخمی خران از کار افتاده نمی‌توان بار سنگین اسبان و استران را نهاد. از انسان کاهل بی تجربه هم نمی‌توان توقع درک و فهم انسان چابک و زیرک را داشت.

#### ۱-۴. بره

لفظ بره در دفتر سوم ۳ بار ذکر شده و استعاره از روح آدمی است که می‌خواهد از جسم چون میش، رها گردد.

مادر طبعم ز درد مرگ خویش  
می‌کند ره تا رهد بره ز میش  
تا چرد آن بره در صحرای سبز  
هین! رحم بگشا که گشت این بره، گبز  
(۳۵۵۳ و ۳۵۵۴)

این دو بیت اشاره به سكرات مرگ دارد که حالتی است پر درد و آمیخته با هیجان روحی. البته مرگ برای افراد مؤمن و عارف مشرب که بره روحشان بزرگ شده و به کمال مطلوب رسیده مجذوب است و روح با خلاص شدن از جسم در صحرای سرسبز مرتبه الهی چرا می‌کند.

#### ۱-۵. بز

بز در دفتر سوم ۸ بار تکرار شده که اغلب نماد انسان‌های ظاهر بین و کوتاه فکر است.

آن بز کوهی دود که، دام کو؟ چون بتازد، دامش  
افتد در گلو

آنکه می‌گفتی که کو؟ اینک ببین دشت می‌دیدي،  
نمی‌دیدي کمین (۲۷۰ و ۲۷۱)

هم‌چنان‌که بز کوهی تنها صحرا را می‌بیند و از دام غافل است انسان ظاهر بین هم فقط خوشی‌ها را می‌بیند و از آنها و ناگواریها غافل است.

«بز در مثنوی پیشوایی است که اگر در امور دنیوی پسین باشد، پیش آهنگ است و از اولیاءالله، و اگر به

### ۷-۱. خارپشت

خارپشت (قنقد) در دفتر سوم ۴ بار در تشبیه تمثیلی آمده است.

که خنوسش چون خنوس قنقد است چون سر قنقد و راه، آمد شدست

که خدا آن دیو را خناس خواند کو سر آن خارپشتک را بماند

می نهمان گردد سر آن خارپشت دم به دم از بیم صیاد درشت

تا چو فرصت یافت سر آرد برون زین چنین مگری شودمارش زبون

(۴۰۵۷ تا ۴۰۵۴)

آشکار شدن و پنهان گشتن شیطان مانند آشکار و پنهان شدن سر خارپشت است. همچنانکه سر خارپشت دم به دم از ترس صیاد خشن پنهان می‌شود تا فرصتی پیش آید

و سرش را بیرون آورد و مار را مغلوب سازد. شیطان هم لحظه به لحظه در کمین است تا هرگاه شرایط مناسب پیدا کند آشکار شود. گاه از سوراخ جاه، گاه از سوراخ عبادات

و گاه از سوراخ مال سرش را بیرون می‌آورد.

### ۸-۱. خر

خر حیوان رام و باربر، در داستانهای مثنوی نقش خاصی دارد و اغلب سمبل نادانی و ابله‌ی است و مولانا

گاه خر را سمبل نفس بهیمی و عالمان ظاهری و گاه تقلید کنندگان احمق می‌آورد. لفظ خر، در دفتر سوم مثنوی ۳۸ بار ذکر شده است.

پیش شهر عقل کلی، این حواس چون خران چشم بسته درخرآس (۵۲۳)

حواس ظاهری در مقایسه با عقل کلی همچون خران چشم بسته‌ای است که سنگ آسیا را می‌گردانند.

چشم کودک همچو خرد آخُرس است چشم عاقل در حساب آخُرس (۳۷۳۶)

چشم انسان خام و ظاهربین، مانند چشم خر تنها به مادیات و نفسانیات می‌اندیشد بر خلاف انسان عاقل و دور

اندیش که به آخرت می‌اندیشد.

ای خران کوراین سو، دام هاست درکمین این سوی، خون آشامهاست (۵۱۲)

خران استعاره از انسان‌های نادان و غرق در دنیاست و این سو استعاره از دنیاست که دامهای فراوانی در آن وجود دارد.

نه ز غفلت بود ماندن نه خری بلکه بود از اضطرار و بی خری (۶۰۹)

خری در مصرع اول استعاره از نادانی و ابله‌ی و خر در مصرع دوم در معنی خود حیوان است.

کم فضولی کن تو در حکم قدر درخور آمد شخص خرباگوش خر (۲۷۷۲)

همچنانکه جسم خر با گوش او تناسب دارد در تقدیر الهی هم، همه چیز با هم متناسب است. پس در حکم الهی کمتر فضولی و گستاخی کن.

### ۹-۱. خرس

خرس در مثنوی اغلب نماد دنیاپرستان و احمقان است. در دفتر سوم مثنوی تنها ۲ بار واژه خرس ذکر شده که در مقام تشبیه است.

مو به مو بیند ز صرفه حرص انس رقص بی مقصود دارد همچو خرس (۹۴)

انسان ظاهربین دنیاپرست با انگیزه حرص و آز تنها منافع ظاهری و دنیوی خود را مو به مو می‌بیند همانند خرس که بی هدف می‌رقصد بی آنکه چیزی عایدش شود.

باز این در را رها کردی ز حرص گردهردکان همی گردی چو خرس (۲۹۵)

درین بیت هم انسان ره گم کرده به خرسی تشبیه شده که گرد دکان‌ها می‌گردد و برای گرفتن انعام خوش رقصی می‌کند.

### ۱۰-۱. خرگوش

خرگوش حیوان زیرک و چابک با جثه کوچک در دفتر سوم مثنوی ۷ بار تکرار شده است.

نحس، خرگوشی که باشد شیرجو زیرکی و عقل و چالاکی ات کو؟ (۳۸۷۶)

در این ابیات، روباه استعاره از انسان هایی است که دنبال دنیا و وسوسه های دنیوی هستند و شیر استعاره از اولیاء الله. ای انسان روباه صفت، که به دنبال مادیات و شهوات هستی حيله و مکر را فروگذار و دل خود را به صاحب دلان متصل کن و بدان که در پناه شیران حق غذاهای گوارا کم نیست، پس کمتر به سوی مردار دنیا بشتاب.

مولانا در خلال داستان دقوقی و کراماتش، پای روباه را سمبل علل حقیقی و دم روباه را سمبل علل موهوم ظاهرینان و فلسفیان گرفته است.

پا رهند روبهان را در شکار و آن ز دم

دانند، روباهان غرار

عشقها با دم خود بازند کین می رهند

جان ما را در کمین

روها، پارا نگهدار از کلوخ پا چون بود، دم

چه سود، ای چشم شوخ؟

( ۲۲۲۹ و ۲۲۲۸ و ۲۲۲۷ )

همچنانکه روباه برای گریز از دشمن و نجات خود از پاهایش استفاده می کند اما چون علت حقیقی را نمی داند فکر می کند علت رهایی، دم زیبایش است. ظاهرینان هم چون از شناخت علل حقیقی پدیده های عالم، درمانده اند به علل موهوم، دل خوش کرده اند و مفتون استدلال های خویشند. حال آن که اگر علل حقیقی نباشد، علل موهوم و استدلال ها به کار نمی آید.

### ۱-۱۳ سگ

سگ که حیوانی اهلی و در فرهنگ عامه به وفاداری مشهور است در مثنوی نیز گاه سمبل وفاداری، انسان وارسته و انسان پلید و حقیر می باشد. در دفتر سوم مثنوی واژه سگ (کلب) ۶۶ بار ذکر شده است که بیشترین بسامد را در حیوانات به خود اختصاص داده است.

تشبیهات : مولانا طاعنان را به سگ تشبیه می کند و می فرماید :

ای سگ طاعن تو عوعو می کنی طعن قرآن را

برون شو می کنی؟ (۴۲۷۷)

همچنانکه اگر خرگوش حقیر در صدد شکار شیر برآید منحوس سیه روز است. ای انسان گستاخ، تو هم اگر در برابر قضا و قدر الهی بایستی آدم بدبختی هستی. ای حقیر زبون، تدبیر و هوشمندی تو کجاست؟ مولانا در حکایت ( خرگوشان که خرگوشی را به رسالت پیش فیل فرستادند ابیات ۲۷۳۸ تا ۲۷۵۲ ) می خواهد بگوید، مثل آوردن تنها زبینه کسی است که از ظاهر اشیاء به باطن آن ها واقف باشد و خرگوش که نماد انسان هایی است که از باطن امور مطلع نیستند لیاقت رسالت ندارد. چنانچه در بیتی آن خرگوش را به شیطان تشبیه می کند که پیش نفس به رسالت می آید.

سر آن خرگوش دان، دیو فضول که به پیش نفس تو آمد رسول (۲۸۰۶)

### ۱-۱۱. خوک

در دفتر سوم تنها یک مورد خوک در بیتی تمثیلی ذکر شده که سمبل زشتی است.

دوزخ اندروهم چون آرد بهشت؟

هیچ تابدروی خوب از خوک زشت؟ (۲۹۴۵)

همچنانکه ممکن نیست از خوک زشت، صورتی زیبا جلوه کند، آدم های دوزخی هم نمی توانند بهشت را تصور کنند و خود را به مرتبه بهشتیان برسانند.

### ۱-۱۲. روباه

روباه که در فرهنگ عامیانه معمولاً سمبل حيله گری و نیرنگ است در دفتر سوم مثنوی ۶ بار تکرار شده است.

ما چو روباهیم و پای ما کرام می رهندمان ز

صدگون انتقام (۲۲۳۱)

مولانا خودش و انسانهای اهل تدبیر را به روباه تشبیه می کند که اولیای بزرگوار حق تعالی به منزله پای آن ها هستند و این اولیاء هستند که آن ها را از صد نوع بلا و مصیبت می رهند.

روبا این دم حیلت را بهل وقف کن دل بر خداوندان دل در پناه شیر کم نایسد کباب روها، تو سوی جیفه کم شتاب ( ۲۲۴۳ و ۲۲۴۲ )

در قصه‌ی اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان را (ابیات ۲۸۶ تا ۲۹۱) مولانا سگ را نماد وفاداری آورده و می‌گوید: اهل سبا چون ناسپاس و بی وفا بودند از سگ کمترند. همچنین در دفتر سوم، حکایتی آمده تحت عنوان (نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود ابیات ۵۶۷ تا ۵۷۷) چکیده این حکایت چنین است: مجنون سگی را می‌نواخت کسی بر او بانگ زد که این پلید است و...

مجنون گفت، این را از آن جهت می‌نوازم که محبوب مرا دیده است. هدف مولانا از ذکر این حکایت این است که باید نسبت به کسی که یار حقیقی را مشاهده کرده با احترام برخورد کرد. هر چند بر حسب ظاهر حشمتی نداشته باشد و درویشی بیش نباشد.

آن سگی که باشد اندر کوی او من به شیران

کی دهم یک موی او؟ (۵۷۶)

#### ۱-۱۴. سوسمار

در دفتر سوم مثنوی تنها یک مورد سوسمار به کار رفته است.

دشمنی داری چنین در سرخویش مانع عقل

است و خصم جان و کیش

یک نفس حمله کند چون سوسمار پس به

سوراخی گریزد در فرار (۴۰۵۰ و ۴۰۵۱)

ای انسان، به هوش باش که در درون خود دشمنی داری که مانع فعالیت عقل و دشمن روح و دین تست. این دشمن درونی که همانا نفس اماره است، در یک لحظه مانند سوسمار، به قلبت حمله می‌کند و چون نام حق به میان آید به سوراخی می‌گریزد.

#### ۱-۱۵. شتر

شتر و معادل آن (ناقه، بختی) حیوان پر طاقت و بارکش

و صبور و با وفا در دفتر سوم مثنوی ۲۹ بار تکرار شده است.

تشبیهات: مولانا عارف عاشق را به شتری مست تشبیه

کرده که بار سنگین امانت الهی را بی هیچ سستی و تردید

و ملالتی به دوش می‌کشد.

ای سگ سیرتی که به قرآن طعنه می‌زنی، آیا طعنه زدن به قرآن کریم را راهی برای نجات خود می‌سازی؟

عقل، گاهی غالب آید درشکار بر سگ نفست

که باشد شیخ، یار (۲۵۴۷)

نفس اماره به سگ تشبیه شده است. هرگاه شیخ کاملی در مغلوب کردن نفس اماره باتو، یار و همراه باشد، عقل می‌تواند بر آن سگ نفس غالب شود.

گفت: الدین نصیحه، آن رسول آن نصیحت در

لغت ضد غلول

این نصیحت راستی در دوستی در غلولی،

خاین و سگ پوستی (۳۹۳۸-۳۹۳۹)

نصایح انبیاء، خلوص در دوستی است. اگر تو در دوستی خیانت پیشه کنی مانند سگ خائن و آزار دهنده ای (انسان خائن به سگ تشبیه شده است)

استعارت:

ای بسا سگ پوست کورا نام نیست لیک اندر

پرده، بی آن جام نیست (۲۱۰)

سگ پوست استعاره از انسان به ظاهر پلید است که در نظر صورت بینان از راه حق دورند.

بسا افرادی که به ظاهر پلید و دور افتاده از لطف حقند، ولی در نهان و دور از چشم صورت بینان، از جام رحمت الهی برخوردارند.

خوف ایشان از کلاب حق بود خوفشان کی ز

آفتاب حق بود (۳۰۰۴)

کلاب حق استعاره از پادشاهان و سلاطین است که دنیا طلبان تنها از آنها بیم دارند. در حالیکه از آفتاب حق که همانا انبیاء و اولیای حقند هراسی ندارند.

آن خداوندان که ره، طی کرده‌اند گوش فابانگ

سگان کی کرده اند؟ (۴۳۱۵)

اولیا و صاحب‌دلان که طریق حقیقت را پیموده و به منزل مقصود رسیده‌اند. هرگز گوششان به سر و صدای سگ سیرتان توجه نکرده است. (سگان استعاره از غفلت زدگان دنیا است)

در این ابیات نیز مولانا ناقه را استعاره از تجلی عشق الهی گرفته که اگر عشق حضرت حق سر در آب و گل انسان سالک نیک سرشت کند، همه رسوم و آثار او محو می‌گردد چنانکه نه جسم او بر جای می‌ماند و نه جان و قلب او.

در حکایت (شکایت استر پیش شتر که من بسیار در رو می‌افتم و تو نمی‌افتی الا به نادر ابیات ۱۷۴۷ تا ۱۷۵۵) شتر نماد انسانهای کامل و با بصیرت است که همواره از مرتبه ای بالا به این جهان می‌نگرند و هرگز اسیر شهوات و کوته بینی‌های مادی نمی‌شوند.

همچنین در داستان (جواب گفتن مهمان، ایشان را و مثل آوردن به دفع کردن حارس کشت به بانگ دف از کشت، شتری را که کوس محمودی بر پشت او زدندی ابیات ۴۰۸۴ الی ۴۰۹۵)

شتر نماد عاشقان صادق است که با محنت و بلا خو گرفته و بدان زنده‌اند، از این رو تهدیدهای عافیت طلبان در آنها اثر نمی‌کند.

#### ۱۶-۱. شغال

شغال در باور عامیانه، حیوانی مردار خوار و طفیلی و پست است. در مثنوی نماد فضل فروشان عاری از معنا و مدعیان ریاکار است. در دفتر سوم مثنوی واژه شغال ۱۲ بار در قصه (افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاووسی کردن میان شغالان ۷۲۱ الی ۷۷۷) تکرار شده است.

چکیده حکایت چنین است: شغالی در اثر افتادن در خم رنگ، رنگین می‌شود، وی شروع به فخر فروشی می‌کند و به سایر شغالها می‌گوید: من طاووس بهشتی ام. شغالها به او می‌گویند: حالا که رنگ طاووس شدی آیا بانگت نیز چون طاووس است؟ و وی که در واقع شغالی بیش نیست رسوا و شرمنده می‌گردد.

#### ۱۷-۱ شیر

شیر و معادل آن (هژیر، ارسلان، حیدر) حیوان درنده و سلطان جنگل است که در دفتر سوم مثنوی ۵۳ بار تکرار شده و همچون سایر حیوانات در هر داستان، سمبل امر

هرکه خوابی دید از روز الست مست باشد در ره طاعات، مست

می‌کشد چون اشتر مست این جوال بی فتور و بی گمان و بی ملال (۲۳۵۱-۲۳۵۰)

مولانا در بیت زیر نیز مؤمنان را به شتر تشبیه کرده و می‌گوید: مؤمنان حقیقی زهر حقارت‌های ظاهری را که دنیا پرستان از آن می‌ترسند همچون شکر می‌خورند و غمها را مانند شتر هضم می‌کنند.

زهر خواری را چوشگر می‌خورند خار غمها را چو اشتر می‌چرند (۴۵۰۳)

#### استعارات:

پس مشو همراه این اشتر دلان ز آنکه وقت ضیق و بیمند، آفلان (۴۰۲۷)

اشتر دل استعاره بالکنایه از افراد ترسو و بد دل.

مولانا می‌فرماید: ای سالک، با مردم ترسو همراه مشو چرا که آنان در تنگناها و مواضع بیم و هراس، غیبتان می‌زند.

ای بنایزیده به ملک و خاندان نزد عاشق

اشتری بر ناودان (۴۵۳۴)

عاشق و مستی و بگشاده زبان الله الله،

اشتری بر ناودان (۴۷۲۶)

شتر بر ناودان استعاره مرکب است که مفهوم رسوایی و فضاحت را می‌رساند.

در بیت اول مولانا می‌فرماید: ای که به دارایی و ثروت و حسب و نسبت تفاخر می‌کنی بدان در نزد عقلا رسوا و بد نام هستی.

در بیت دوم نیز می‌فرماید: تو که به افشای اسرار پرداخته ای عاقبت بد نام و رسوا خواهی شد همچون شتر بر ناودان.

خانه مرغست، هوش و عقل ما هوش

صالح، طالب ناقه خدا

ناقه چون سر کرد در آب و گلش

نه گل آنجا مانند نه جان و دلش (۴۶۶۵ و ۴۶۶۳)



آگاه شیر استعاره از حضرت محمد (ص) است.  
چون نه شیری، هین! منه توپای، پیش  
کان اجل گرگ است و جان تست، میش (۳۹۹۳)  
ور، ز ابدالی و میشتت شیر شد  
ایمن آ، که مرگ تو سرزیر شد (۳۹۹۴)  
شیر استعاره از مردان حق و اولیاء الله است.  
تا زمانی که جزو مردان حق نشدی قدم به سوی  
حوادث مگذار. پس هر گاه جسم تو که چون میش است  
به شیر مبدل شد و جزو ابدال گشتی با اطمینان در امواج  
حوادث وارد شو، که مرگ در برابر تو مغلوب است.  
در حکایت‌های بسیاری در دفتر سوم از جمله (نواختن  
مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود ۵۶۷ تا ۵۷۷) شیر  
سمبل نیکان و صالحان است. از جمله:  
بالثیمان بسته نیکان ز اضطرار شیر، مرداری  
خورد از جوع زار (۶۱۰)  
همچنانکه شیر از شدت گرسنگی و ناچاری، لاشه  
جانور را می‌خورد. نیکمردان هم به اجبار، با فرومایگان  
پیمان دوستی می‌بندند.  
موش کی ترسد ز شیران مصاف بلکه آن آهو  
تکان مشک ناف (۳۰۰۵)  
در این بیت موش نماد دنیا پرستان حقیر، شیر نماد  
اولیای حضرت حق و آهو نماد اهل معرفت است.  
همچنانکه موش از رو به رو شدن با شیر جنگی  
نمی‌ترسد ولی آهوان بادپا که حامل نافه ی خوش بو  
هستند از آن شیر می‌ترسند. دنیا پرستان حقیر هم از حضرت  
حق بیم وهراسی ندارند بلکه این اهل معرفتند که از خدا و  
اولیاء او می‌ترسند (انما یخشی الله من عباده العلماء آیه ۲۸  
سوره فاطر)

#### ۱-۱۸. عنکبوت

عنکبوت در دفتر سوم ۳ بار تکرار شده است و سمبل  
انسانهای دون همت و گاه سمبل شیطان است.  
عنکبوت ار، طبع عنقا داشتنی از لعابی  
خیمه کی افراشتی؟ (۳۹۷۷)

خاصی است، گاه سمبل عارفان و گاه سمبل شجاعت و  
قدرت است.  
تشبیهات:

مولانا گاهی خشم و غضب الهی را به شیر تشبیه کرده  
است که باید از دست آن به نیایش و پرهیزگاری رو آورد.  
بوی شیر خشم، دیدی باز گرد با مناجات  
و حذر انباز گرد (۳۸۹)  
همچنین حضرت علی (ع) را به شیر حق تشبیه نموده:  
مر علی را در مثالی شیر خواند شیر مثل او  
نباشد، گرچه راند (۱۹۴۱)  
البته در دفتر سوم خود پیامبر و عموی پیامبر هم به  
آگاه شیر و هژبر صف شکن تشبیه شده است.  
(آیات ۳۴۱۶ و ۴۴۶۹)

قضای مقدر هم در دفتر سوم به شیر تشبیه شده است.  
می کشد شیر قضا در بیشه‌ها  
جان ما مشغول کار و پیشه‌ها (۲۲۰۵)  
قضا و قدر همچون شیری درنده، مارابه جنگل مرگ و  
فنا می‌کشد. حال آنکه نفس ما سرگرم کارها و مشاغل  
دنیوی است.

#### استعارات:

در بیت زیر شیر استعاره از مردان حق است که اگر در  
پناه آنان باشیم از غذاهای معنوی فراوانی برخوردار  
خواهیم شد.

در پناه شیر، کم نایسد کباب روبها، تو  
سوی جیفه کم شتاب (۲۲۴۳)

در بیت زیر هم شیر استعاره از عارفان حقیقت و  
طریقت است. آنان از اینکه فرومایگان و ناپاکان، مرید و  
خواهان آنان باشند بیزارند.

آن سگان را این خسان خاضع شوند شیر را  
عارسست کاو را بگروند (۳۰۰۲)

(سگان استعاره از شاهان و جبار و سلاطین که مورد  
ستایش دنیا طلبان فرومایه اند.)

دیدشان در بند، آن آگاه شیر

می نظر کردند در وی زیر زیر (۴۴۶۹)

خانندان تو دچار نفس اماره شد، باید او را طرد کنی تا دیگران را به فساد نکشانند.

#### ۱-۲۰. کژدم

مولانا در دفتر سوم مثنوی ۴ بار کژدم را به کار برده که نماد انسان ظالم و بد نهادی است که به نیش نفس گرفتار است و سخنش گزنده و مایه اذیت و آزار است.

آن سخنه‌ای چو مار و کژدمت

مار و کژدم گشت و می گیرد، دمت (۳۴۷۰)

سخنان گزنده و آزار دهنده به مار و عقرب تشبیه شده که در روز رستاخیز به صورت مار و عقرب تمثل می‌یابد و گرفتارت می‌کند.

بنگر اکنون زنده اطلس پوش را

هیچ اطلس دست گیردهوش را؟

در عذاب منکرست آن جان او

کژدم غم، در دل غمدان او (۱۳۵-۱۳۴)

به آدم زنده‌ای که اکنون در این دنیا جامه‌های فاخر بر تن می‌کند نگاه کن و ببین که این جامه بر هوش و عقل او هیچ نمی‌افزاید. روح او دچار عذابی ناگوار است و اندوه، همچون عقربی در قلب او لانه کرده است

#### ۱-۲۱. کیک

کیک تنها یک مورد، آن هم در داستان (فریفتن روستایی شهری را و به دعوت خواندن به لابه و الحاح بسیار) در معنی حشره موزی آمده است.

هرپشه، هرکیک چون گرگی شده

اندر آن ویرانه شان زخمی زده (۶۴۷)

#### ۱-۲۲. گاو و گوساله

گاو (بقره) همان حیوان اهلی مفید در دفتر سوم مثنوی ۳۸ بار تکرار شده است و اغلب سمبل نفس اماره و تن است.

مدعی گاو نفس، آمد فصیح

صدهزاران حجت آرد ناصحیح (۲۵۵۲) نفس اماره انسان همانند مدعی گاو، فصیح و سخنور است و برای توجیه مقاصد شومش هزاران دلیل نادرست می‌آورد.

اگر عنکبوت خوی و سیرت عنقا را می‌داشت امکان نداشت که با آب دهان خود خیمه‌ای سست و ناپایدار بتند. همچنانکه اگر مردم دون همت، عزم و اراده عالی مردان خدا را به دست می‌آوردند هرگز عمر پر بهای خود را در راه ساختن خانه‌های مجلل و انباشت متاع دنیوی به هدر نمی‌دادند.

هیبت باز است، بر کبک نجیب

مرمگس رانیست ز آن هیبت نصیب

ز آنکه نبود باز، صیاد مگس

عنکبوتان می‌مگس گیرند و بس

عنکبوت دیو، برچون تو، ذباب

کرو فر دارد، نه بر کبک و عقاب (۴۳۳۷-۴۳۳۶-۴۳۳۵)

(۴۳۳۵)

در این ابیات تمثیلی، عنکبوت سمبل شیطان است (همچنانکه در بیت پایانی اضافه تشبیهی عنکبوت دیو را داریم). که فقط اهل غفلت مرعوب اویند. حال آنکه هیبت الهی بسیار رعب انگیزتر از آن است.

#### ۱-۱۹. کرم

مولانا از کرم در دفتر سوم مثنوی ۲ بار استفاده کرده است.

در بیت زیر نفس اماره را به کرم کوچکی تشبیه نموده است.

کرمکست آن ازدها از دست فقر

پشه ای گردد ز جاه و مال، صقر (۱۰۵۶) ازدهای نفس

اماره به سبب فقر و نداشتن زمینه و قدرت همچون کرمی، کوچک و ضعیف است.

چونکه دندان تو کرمش در فتاد

نیست دندان، برکنش، ای اوستاد

تا که باقی تن نگرده زار، از او

گرچه بود آن تو، شو بیزار از او (۱۳۳۶ و ۱۳۳۵)

مولانا پسر نوح را همچون دندان کرم خورده‌ای می‌داند. همچنانکه هر گاه دندان تو دچار کرم خوردگی شود، باید آن را بکنی و دور بیندازی تا سایر اعضای بدن تو دچار ناراحتی و پریشانی نگردد. (ای نوح اگر فردی از

گربه استعاره از پادشاهان و سلاطین است که داروغه انسانهای دنیا طلب و موش صفتند. حال آنکه دنیا طلبان ارزشی ندارند که از انبیاء و انسانهای وارسته، حساب ببرند.

در ابیات زیر هم مولانا مرگ را به گربه تشبیه نموده است.

گربه کرده چنگ خود اندر قفس  
نام چنگش درد و سرسام و مغص  
گربه مرگ است و مرض چنگال او

می زند بر مرغ و پر و بال او (۳۹۷۸-۳۹۷۹)  
مرگ در مثل همچون گربه است و بیماری، چنگال آن  
گربه که پر و بال مرغ روح را می خراشد.

مرغ جاننش، موش شد سوراخ جو  
چون شنید از گریکان او عرجوا (۳۹۷۲)

گریکان استعاره از فرشتگان عذاب و قبض روح است  
که جان آدم فاقد معنویت که همچون موش حقیر است را  
می گیرند.

#### ۲۴-۱. گرگ

گرگ همان حیوان وحشی درنده در دفتر سوم ۳۸ بار  
تکرار شده است که اغلب در مثنوی سمبل حرص و آرزو،  
نفس، قضا و قدر و خشم و غضب الهی است.

گفت حق: آن راکه این گرش بخورد دید  
گرد گرگ چون زاری نکرد؟ (۳۸۵) در این بیت گرگ  
استعاره از قضا و قدر و غضب الهی است. حق تعالی  
می فرماید: عجیب است کسی که توسط گرگ قضا و قدر  
الهی خورده شده و آثار آن را می بیند چرا شیون نمی کند  
و حذر نمی نماید.

نی قلاو وزست و نی ره داند او

یوسف، کم رو سوی آن گرگ خو (۲۱۸)

گرگ خو استعاره از انسانهای گرگ صفت و درنده  
خو ست. مولانا انسانهای یوسف صفت و پاک را از  
دوستی با گرگ صفتان و دنیا پرستان بر حذر می دارد و  
می گوید: آنها مدعی ارشاد خلائقند اما نه راهنمایند و نه  
راهدان.

نفس گوید: چون کشی تو گاو من؟

زانکه گاو نفس باشد نقش تن (۲۵۰۹)

اهل و فرزندان سفر را ساختند

رخت را بر گاو عزم انداختند (۴۹۸)

در داستان (فریفتن روستایی شهری را....) عزم و اراده  
به گاو تشبیه شده است..

(حکایت خواجه و خانواده اش در واقع نقد حال ما  
انسانها است که به مظاهر دنیوی دل خوش می کنیم و به  
چیزی دل می بندیم که قاتل ما می شود.)

یا کرامی اذبحوا هذا البقر

ان اردتم حشر، ارواح النظر (۳۸۹۵)

بقره درین بیت استعاره از نفس اماره است (ای یاران  
بزرگوار، اگر می خواهید روح های صاحب بصیرت  
محشور شوند این گاو نفس را باید بکشید.)

کیست آن یوسف؟ دل حق جوی تو

چون اسیری بسته اندر کوی تو

پیش او گوساله بریان آوری؟

گه کشی او را به کهلدان آوری

(۳۹۸ و ۴۰۰) گوساله بریان درین بیت استعاره از لذایذ  
دنیوی و نفسانی است که آدمی گاهی به جای ذکر و  
نیایش و شهود حق که طعام واقعی روح است اورا گرفتار  
لذایذ معنوی و آلوده دنیای همچون کاهدان می کند.

#### ۲۳-۱. گربه

گربه در دفتر سوم مثنوی ۹ بار ذکر شده که گاه سمبل  
عارفان ریاکار و گاه سمبل مرگ است.

ای گرفته همچو گربه موش پیر

گر از آن می شیر گیری، شیر گیر (۷۱۱)

درین بیت گربه سمبل عابدان ریاکار است که دین را  
وسیله نیل به حطام دنیوی می کنند و معارف را در حد  
حفظ الفاظ می دانند (ای ریاکار که فقط معارف را حفظ  
می کنی، اگر از باده الهی مست شوی در آن صورت توانایی  
درک حقایق والای ربانی را خواهی داشت.)

گربه باشد شحنه هر موش خو

موش که بود تا ز شیران ترسد او؟ (۳۰۰۳)

وانگشتند آن گره از گرد گرگ  
 گرگ محنت بعدگرگ آمدسترگ (۳۹۰)  
 گروه تبهاران آثار غضب الهی را دیدند ولی از راه  
 کج خود باز نگشتند و توبه نکردند پس قهر و غضب الهی  
 هم که بسی بزرگ بود به سراغشان آمد.  
 چونکه چوپان خفت، گرگ آمن شود  
 چونکه خفت آن جهد، اوساکن شود  
 لیک حیوانی که چوپانش خداست  
 گرگ را آنجا امید و ره کجاست؟  
 (۱۱۹۳-۱۱۹۴)

در این دو بیت تمثیلی، گرگ، سمبل شیطان و نفس  
 شیطانی است. همچنانکه هر گاه چوپان بخوابد گرگ  
 احساس امنیت می کند اما حیوانی که چوپانش خدا باشد  
 گرگ نا امید و مأیوس می گردد انسان هم اگر حامی و  
 رهنمایش حق تعالی باشد شیطان از فریفتن او نا امید  
 می گردد.

مرگ هریک ای پسر، هم رنگ اوست  
 پیش دشمن، دشمن و، بردوست، دوست  
 هر که یوسف دید جان کردش فدی  
 هر که گرگش دید، برگشت از هدی

(۳۴۳۳-۳۴۴۴) مرگ هر کسی هم رنگ شخصیت  
 روحی اوست. مرگ در نظر دشمن حقیقت، دشمن اما در  
 نظر دوستان حقیقت، دوست و محبوب است. هر کس  
 مرگ جسمانی را مانند یوسف (ع) زیبا مشاهده کند جان  
 فدا می کند و هر کس مرگ را چون گرگ ترسناک بیند از  
 راه هدایت منحرف می شود.

#### ۱-۲۵. گوسفند و میش

گوسفند در فرهنگ عامه همواره سمبل مظلومیت و  
 آرام و بی آزار بودن است و اغلب در مقابل گرگ که  
 تمثیل درندگی و ظلم و ستم است آورده می شود. در دفتر  
 سوم لفظ گوسفند و معادل آن (میش، نعجه) ۷ بار آمده  
 است که اغلب سمبل انسانهای غافل و تبهار و استعاره  
 از جسم است.

وانگشتند آن گره از گرد گرگ  
 گرگ محنت بعدگرگ آمد سترگ  
 بر درید آن گوسفندان رابه خشم  
 که ز چوپان خسرده بستند چشم (۳۹۰-۳۹۱)  
 گوسفندان استعاره از غافلان و تبهاران است که  
 شبان عقل را نادیده گرفتند پس گرگ بلا و قهر الهی با  
 غضب فراوان آنها را از هم می درد.

گوسفندان بوی گرگ با گزند  
 می بدانند و به هر سو می خزند (۳۸۷)  
 چطور است که گوسفندان بوی گرگ درنده را  
 می فهمند و خود را پنهان می کنند اما غفلت زدگان آثار  
 قهر و غضب الهی را می بینند ولی به راه صواب و صلاح  
 باز نمی گردند. (گوسفند سمبل غفلت زدگان)  
 در بیت زیر گوسفندان نماد انسانها و خلاقند.

گوسفندان گر برونند از حساب  
 ز انبیهشان کی بترسد آن قصاب؟ (۴۱۴۰)

همچنانکه هر گاه تعداد گوسفندان از حساب خارج  
 باشد قصاب از کثرت و انبوهی آنان نمی ترسد انبیاء و  
 اولیا هم از انبوهی امت، ترسی به خود راه  
 نمی دهند. (اشاره به حدیث نبوی کلکم راع و کلکم مسئول  
 عن رعیته)

مادر طبعم ز درد مرگ خویش

می کند ره، تا رهد بره ز میش (۳۵۵۳)

درین بیت بره استعاره از روح و میش استعاره از  
 جسم است. در هنگام سكرات مرگ، طبیعت من همچون  
 مادری آنقدر به خود می پیچد تا راهی پیدا کند که روح از  
 جسم مفارقت یابد.

#### ۱-۲۶. مار و افعی

مولانا در مثنوی مار را برای مقاصد خاصی از جمله  
 نفس، دشمن، عقل جزیی، شهوت و ثروت و انسانهای  
 خوش ظاهر بد نهاد به کار برده است. در دفتر سوم مثنوی  
 واژه مار ۴۲ بار و افعی در دو مورد آمده است. لازم به  
 یادآوری است ازدها و مار، گاه در مثنوی به یک معنا آمده

اما قصه‌ای که در آن مار و اژدها نقش اساسی دارد قصه (مارگیر که اژدهای فسرده را مرده پنداشت و در ریسمانهاش پیچید و آورد به بغداد ابیات (۹۷۶الی ۱۲۵۸) است که درین حکایت مار، همان نفس اماره است که هرگاه اظهار وجود یابد به حرکت در می‌آید و باید بوسیله تقوی و پرهیزگاری مهار گردد.

عاشق خویشید و صنعت کرد خویش  
دم ماران را سرمارست کیش (۲۷۶۸)  
نی در آن دم، دولتی و نعمتی  
نی در آن سر، راحتی و لذتی (۲۷۶۹)  
گرد سر، گردان بود آن دم مار  
لایقند و درخورند آن هر دو یار (۲۷۸۰)

در این تمثیل، مار سمبل انسانهای ظاهر بین و دم مار سمبل اموال و مقامات دنیایی است. دم مار به دور سرش حلقه می‌زند گویی شیفته و دمساز سر اوست. در حالیکه نه در آن دم، دولت و نعمتی وجود دارد و نه در آن سر، آسایش و لذتی پیدا می‌شود.

شما هم ای انسانهای قشری و ظاهر بین، عاشق خود و ساخته‌های خویشید و فراتر از خود و کارهای خود را نمی‌بینید (دم ماران را سر مارست، کیش استعاره تمثیلی است).

#### ۱-۲۷. مور

مور در فرهنگ عامیانه معمولاً سمبل موجودی ضعیف و بی‌آزار و زحمتکش است. در مثنوی نیز مور، اغلب انسانی کوچک و حقیر است که در طلب دنیا، رنج بسیار به خود می‌دهد اما خالق هستی را نمی‌بیند. در دفتر سوم ۴ بار واژه مور تکرار شده است. در این ابیات مور همان موجود حقیر و کوچک است.

میردیدی خویش را، ای کم زمور  
ز آن ندیدی آن موکل را توکور (۳۸۲۲)  
گر یکی موری، سلیمانی بجست  
منگر اندر جستن او، سست سست (۱۴۴۸)  
آن یکی بس دوربین و دیده کور  
از سلیمان کور و دیده پای مور (۲۶۰۹)

که به جهت موهوم و خیالی بودن اژدها و اینکه از مصادیق عینی طبیعت نیست از ذکر آن خودداری می‌شود.

مال، مارآمد که دروی زهر هاست  
و آن قبول و سجده خلق، اژدهاست (۷۸۲)  
ثروت و مال به ماری زهرآگین تشبیه شده و بدتر از آن احترام و تعظیم مردم چاپلوس است که همچون اژدها است.

زانکه کرّمنّا شد آدم ز اختیار  
نیم زنبور عسل شد، نیم مار  
مؤمنان کان عسل زنبور وار  
کافران خودکان زهری، همچو مار  
(۳۲۸۶-۳۲۸۷)

انسان از آنرو که دارای اختیار است مظهر تام و تمام کرّمنّا (گرامی داشتیم او را) است. نیم از آدمیان (مؤمنان) همانند زنبور عسل، حامل شیرینی و خوبی و نیم دیگر (کافران) مانند مار، حامل زهر و بدی هستند.

تو نمی‌بینی که یار بردبار  
چون که با او ضد شدی، گردد دچومار (۳۷۸۱)  
آیا تو این موضوع بدیهی را نمی‌دانی که هر گاه با دوستی بردبار و صبور، به ضدیت و عناد پردازی او نیز نسبت به تو مانند ماری گزنده می‌شود؟ (این اعمال و اغراض باطنی انسان است که لطف الهی را به قهر الهی مبدل می‌کند).

خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس، خویش  
بردلقی بدوخت  
صدهزاران ماروکه، حیران اوست او چرا حیران شدست  
و مار دوست؟  
(۱۰۰۱-۱۰۰۲)

مار استعاره از مال و ثروت و دنیا است. انسان همواره خود را ارزان می‌فروشد در واقع همچون حریری فاخر است اما خود را وصله جامه ژنده‌ای می‌کند. صدها هزار مار و کوه سرگشته و حیران آدمی است در حالیکه او خود، حیران و سرگشته دنیای همچون مار است.

زان سبب جانش وطن دید و قرار  
اندرین سوراخ دنیا، موش وار  
(۳۹۷۳-۳۹۷۲)

در این دو بیت پرنده ی جان انسانهای فاقد معنویت و دنیا طلب به موش تشبیه شده است. آنها همین که از ملک الموت (بالا بروید و عروج کنید) آوای قبض روح را بشنوند، مانند موش، حقیر و زبون می‌شوند و جان آنها در دنیایی که مانند سوراخ موش، تنگ و تاریک است قرار می‌گیرد.

#### سخن آخر و نتیجه گیری:

از آنجا که مولانا در عین طیران در افقهای ماورای طبیعی از پرداختن به ظاهر هم غافل نبوده و برای نیل به این مقصود از طبیعت بهره فراوان برده است، بررسی بسامد و نوع برداشتهای عرفانی پرندگان که شاخه‌ای از درخت تنومند طبیعت هستند راهی برای شناخت نگاه خاص او نسبت به جهان و خالق آن است.

در مبحث حیوانات که ۲۹ گونه و ۴۸۰ مورد، را شامل است. در مجموع بیشترین بسامد را به ترتیب: سگ با ۶۶ مورد و پس از آن شیر با ۵۳ مورد و پیل با ۴۸ مورد به خود اختصاص داده اند. حال آنکه سگ در دفتر سوم ۷ بار در مقام استعاره است که مستعار له آن نفس و نفسانیات، طاعنان، افراد پلید و سلاطین جبار است. البته در حکایت (نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود ایات ۵۶۷ تا ۵۷۷) سگ مفهومی مثبت دارد و ممثل افرادی است که به ظاهر پلیدند اما به دلیل دیدار یار محبوب، قابل احترام.

آن سگی که باشد اندر کوی او

من به شیران کی دهم یک موی او؟ (۵۷۶)

شیر نیز در دفتر سوم، حامل بار معنایی مثبت است و ۱۱ بار در مقام استعاره به کار رفته است که مستعار له آن، عارفان، انبیا و اولیاء و پیامبر(ص) است.

با بررسی صور خیال پدیده‌های طبیعی در دفتر سوم، به این نتیجه می‌رسیم که پس از تمثیلات، تشبیه و استعاره بیشترین کاربرد را دارد اما مثنوی، دریای ژرف و

درین بیت مور، استعاره از لذایذ دنیوی و سلیمان استعاره از حضرت حق است، افراد سطحی نگر و مادی، حظوظ و لذوذ دنیوی را می‌بینند ولی از دیدن حضرت حق نا توانند.

#### ۲۸-۱. موش

موش این حیوان کوچک و موزی در مثنوی سمبل نفس اماره، انسانهای حقیر و دنیا طلب و حریص و آزمند است. در دفتر سوم مثنوی موش ۱۰ بار تکرار شده است.

در بیت زیر موش استعاره از آز و آزمندی است.

آن گه پست مثال سنگلاخ

موش را شاید، نه ما را در مناخ (۱۳۵۲)

هوا پرستان غافل که همچون کوهک سنگلاخ هستند و به ندای انبیاء، پاسخ مثبت نمی‌دهند. ماوای موش حرص و آزند.

باز صندوقی پراز قرآن به است

ز آنکه صندوقی بود خالی به دست

باز صندوقی که خالی شد ز بار

به ز صندوقی که پر موش است و مار

(۱۳۹۸-۱۳۹۹)

موش و مار سمبل آز و آزار است. کسی که حافظ قرآن است در مقایسه با کسی که اصلاً چیزی از قرآن نمی‌داند بهتر است و باز کسی که از قرآن چیزی نمی‌داند بهتر از کسی است که صفات نکوهیده ای چون آز و آزار دارد.

مرغ و ماهی داند آن ابهام را

که ستودم مجمل این خوش نام را

خود خیالش را کجا یابد حسود؟

در وفاق موش، طوطی کی غنود؟

(۲۱۱۹-۲۱۲۰)

همچنانکه طوطی نمی‌تواند در سوراخ موش بیارامد. آدم حسود هم نمی‌تواند حقیقت حال و مقام حسام الدین را در نظر آورد (درین تشبیه تمثیلی، موش سمبل انسانهای حقیر و حسود است).

مرغ جانش، موش شد سوراخ جو

چون شنید از گربکان او عرجوا

### منابع و مأخذ

- ۱- تاجدینی، علی (۱۳۸۳)، فرهنگ نمادها و نشانه هادر اندیشه ی مولانا، تهران، مجتمع فرهنگی سروش.
- ۲ - خیریه، بهروز (۱۳۸۴)، نقش حیوانات در داستانهای مثنوی، تهران، فرهنگ مکتوب.
- ۳- زمانی، کریم (۱۳۸۷)، شرح جامع مثنوی، تهران، اطلاعات.
- ۴- شعبانی، معصومه (۱۳۸۶)، شاخه مرجان (رمز پردازی حیوانات در مثنوی)، تهران، ثالث.
- ۵- شبیل، آن ماری (۱۳۶۷)، شکوه شمس، تهران، علمی فرهنگی.
- ۶- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۲)، شرح زندگانی مولوی، تهران، تیرگان.
- ۷- فورست، لیلیان (۱۳۷۵)، ناتورالیسم، ترجمه حسن افشار، تهران، مرکز.
- ۸- قبادی، حسینعلی؛ عباسی، حجت (۱۳۸۸)، آینه‌های کیهانی، تهران، ری آرا.
- ۹- گوهرین، صادق (۱۳۶۲)، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، تهران، زوار.
- ۱۰- محمدی آسیابادی، علی (۱۳۸۷)، هرمونتیک و نماد پردازی در غزلیات شمس، تهران، سخن.
- ۱۱- نوری، نظام الدین (۱۳۸۷)، فرهنگ لغات و اصطلاحات مثنوی معنوی، تهران، نشاط.
- ۱۲- مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، به کوشش نیکلسون، رینولد الین، تهران، بهزاد.

عظیمی است که با مقیاسهای بلاغی و بیانی قابل ادراک نیست و قافیه اندیشی در مورد مولانا، صحیح به نظر نمی رسد چرا که توجه به معنی و غرض، مجاللی برای او باقی نگذاشته است تا به حرف و لفظ پردازد و شک نیست که اگر کسی بخواهد فقط از دیدگاه بررسی صور خیال یا دیگر زیباییهای شعری مثل وزن، ترکیبات، آرایه‌های ادبی و.... به مثنوی بنگرد بیراهه رفته است.

مثنوی که مولوی آن را معراج جان و نردبان آسمان می‌خواند از نور ماه می‌گذرد و بی اعتنا به بانگ سگان و زوزه ددان، شبروان را به سوی چشمه اشراق و معنویت رهنمون می‌سازد.

امید است این کوشش ناچیز مقبول نظر خطابخش حضرت احدیت و پسند خاطر عیب پوش خوانندگان محترم قرار گیرد.



